

دولت، توسعه اقتصادی و ادغام در اقتصاد جهانی

(مطالعه موردی روسیه: ۲۰۱۰-۱۹۹۰)

رضا شیرزادی*

استادیار علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی کرج

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۹/۲۸ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۱۰/۰۶)

چکیده

توسعه و توسعه اقتصادی، یکی از مسائل و دغدغه‌های اصلی کشورهای امروز دنیا است، به‌ویژه آنکه از سال ۱۹۹۰ با فروپاشی بلوک کمونیستی و شکست تجربه برنامه‌ریزی متمرکز و الگوی راه رشد غیرسرمایه‌داری (سوسیالیستی)، این پرسش بیش از پیش مطرح است که کشورهای کمونیستی و در رأس آن‌ها روسیه، چه مسیری را در روند توسعه ملی انتخاب کرده‌اند و دولت چه نقشی را در این راستا ایفا کرده‌است؟ اقتصاد روسیه در دوره پس از فروپاشی (دهه ۱۹۹۰) شاهد آشفتگی، کاهش تولیدات داخلی و افزایش قیمت کالاهای مصرفی بود. هم‌اکنون روسیه بیستمین اقتصاد جهان است و صادرات این کشور که در سال ۱۹۹۵، ۷۸ میلیارد دلار بود، در سال ۲۰۱۱ به بیش از ۳۰۲ میلیارد دلار رسیده است. این نوشتار تلاش می‌کند تا این تجربه را با توجه به نقش دولت در فرآیند توسعه و نیز ادغام در اقتصاد جهانی بررسی و تحلیل کند. از این‌رو، پرسش اساسی آن است که دولت چه نقشی در فرآیند توسعه این کشور و ادغام در اقتصاد جهانی در سال‌های پس از فروپاشی به‌عهده داشته است؟ بررسی‌ها نشان می‌دهد که دولت روسیه برخلاف گذشته (تمرکزگرایی)، در سال‌های ۲۰۱۰-۱۹۹۰ در راستای آزادسازی اقتصادی و ادغام در اقتصاد جهانی گام برداشته است.

کلیدواژه‌ها

آزادسازی اقتصادی، ادغام در اقتصاد جهانی، برنامه‌ریزی، توسعه اقتصادی، روسیه.

*. E-mail: shirzadi2020@yahoo.com

مقدمه

قرن بیستم بی‌شک یکی از پراشوب‌ترین سده‌های تاریخ بشر بوده است. در سرآغاز این قرن، انقلاب اکتبر (۱۹۱۷) و تأسیس اتحاد شوروی، و در دهه پایانی، فروپاشی آن اتفاق افتاد. انقلاب اکتبر نظام سنتی جهان را برهم زد و مدعی نابودکردن اختلاف‌ها و امتیازهای طبقاتی، استثمار و مالکیت خصوصی و برپاساختن جامعه آرمانی بی‌طبقه کمونیسم بود. این انقلاب، دیگر قدرت‌های جهان را به مبارزه طلبید، به گسترش جنبش‌های استقلال‌طلبانه در کشورهای مستعمره کمک کرد و جهان را به مناطق نفوذ دو ابرقدرت ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی تقسیم کرد. پس از آن جنگ سرد آغاز شد. دولت اتحاد شوروی به بسیاری از ادعاهای خود دست نیافت و سرانجام فرو پاشید.

امروزه روسیه، نظام سیاسی و اقتصادی خود را تغییر داده و در دو دهه پس از فروپاشی، فرآیند دشوار بازتأسیس، بازسازی و ساختارسازی دوباره را از سر گرفته است. مهم‌ترین ویژگی‌های جامعه کنونی روسیه عبارتند از: به‌کارگیری قدرت نامحدود حکومت مرکزی بر کل فدراسیون، جامعه شبه‌دموکراتیک، اجتناب از شفافیت و تحدید دامنه رقابت سیاسی، تلویزیون تحت کنترل، محدودیت اظهارنظر سیاسی، کنترل دولت بر صنایع سودآور و مهم، تشویق سرمایه‌گذاری خصوصی در تمام حوزه‌های اقتصاد کشور، برخورداری از پایین‌ترین نرخ‌های مالیات بر درآمد و سود سرمایه در جهان، تسلط بدترین نظام‌های دیوانسالار و مانع رقابت آزاد، وجود حس بدگمانی و تحسین نسبت به غرب بین مردم، برخورداری از محیط جغرافیایی گسترده و بزرگ‌ترین ذخایر منابع طبیعی، هم مرزی با چندین تمدن متفاوت و اغلب متخاصم.

توسعه به‌ویژه توسعه اقتصادی یکی از مسائل و دغدغه‌های اصلی روسیه در چارچوبی نوین است. به‌ویژه آنکه از سال ۱۹۹۰ با فروپاشی بلوک کمونیستی و شکست تجربه برنامه‌ریزی متمرکز و الگوی راه رشد غیرسرمایه‌داری (سوسیالیستی)، این پرسش بیش از پیش مطرح شد که کشورهای کمونیستی و در رأس آن‌ها روسیه در روند توسعه ملی چه مسیری را در پیش گرفته‌اند و دولت چه نقشی را در این راستا به‌عهده گرفته است. اقتصاد روسیه در دوره پس از فروپاشی (دهه ۱۹۹۰)، آزمون سختی را پشت سر گذاشت، تولیدات داخلی کاهش و قیمت کالاهای مصرفی به‌شدت افزایش یافت. این وضعیت تا سال ۱۹۹۸ که اوج بحران اقتصاد روسیه بود، ادامه یافت و پس از آن، با تلاش دولت روسیه و رشد اقتصاد جهانی، به تدریج زمینه‌های خروج از بحران فراهم شد. بنابر ارزیابی‌های اخیر، روسیه بیستمین اقتصاد جهان است و صادرات این کشور که در سال ۱۹۹۵، ۷۸ میلیارد دلار بود، در سال ۲۰۱۱ به بیش از ۳۰۲ میلیارد دلار رسیده است. این خود نشان از تعامل اقتصاد روسیه با

اقتصاد جهانی و ادغام در آن است. در این زمینه، نویسنده تلاش می‌کند تا این تجربه با توجه به نقش دولت در فرآیند توسعه و نیز ادغام در اقتصاد جهانی را بررسی و تحلیل کند. از این رو، پرسش اساسی آن است که دولت چه نقشی در فرآیند توسعه این کشور و ادغام در اقتصاد جهانی در سال‌های پس از فروپاشی به عهده داشته است؟ به نظر می‌رسد که دولت روسیه در سال‌های ۲۰۱۰-۱۹۹۰ از راه آزادسازی و خصوصی‌سازی فعالیت‌های اقتصادی، زمینه‌سازی برای گسترش فضای رقابتی، برنامه‌ریزی اقتصادی در راستای اقتصاد آزاد بین‌المللی، توسعه زیرساخت‌ها و گسترش تجارت بین‌المللی، به توسعه اقتصاد روسیه و ادغام آن در اقتصاد جهانی کمک کرده است. با توجه به اینکه روسیه سابقه برنامه‌ریزی متمرکز را پشت سر گذاشته است، بر درآمدهای نفت و گاز متکی است، در جهت ادغام در اقتصاد جهانی گام بر می‌دارد و اکنون یکی از اقتصادهای نوظهور جهانی است، تجربه این کشور اهمیت می‌یابد.

رشد و توسعه

رشد اقتصادی^۱ به معنی افزایش درآمد ملی، محصول ناخالص ملی و تولید ملی در زمان طولانی است. بنابراین، آهنگ افزایش درآمد ملی یا میزان تولید کالاها و خدمات در یک کشور مورد نظر است و در برگیرنده افزایش ظرفیت تولید کالاها و خدمات یک ملت یا یک ناحیه همراه با افزایش تولید این کالاها و خدمات است (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۶۱). به این ترتیب رشد اقتصادی، درصد افزایش تولیدات اقتصادی در یک سال یا یک دوره زمانی معین است که افزایش سطح درآمد ملی را در پی دارد (ازکیا، ۱۳۷۹: ۶۱) و پدیده‌ای فقط کمی است (جیروند، ۱۳۶۸: ۸۵).

توسعه^۲ به معنی بهبود کیفی و کمی در وضع یک واحد اقتصادی است (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۵۳۳). توسعه، جریانی است که در خود، تجدید سازمان و سمت‌گیری کل نظام اقتصادی - اجتماعی را به همراه دارد و همچنین بهبود میزان تولید و درآمد را در بر می‌گیرد، شامل دگرگونی‌های اساسی در ساخت‌های نهادی، اجتماعی - اداری و همچنین دیدگاه‌های عمومی مردم است (Kingsbury and Others, 2006: 24-25). امروزه تلقی از مفهوم توسعه، فرآیندی همه‌جانبه است. توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی، توسعه فرهنگی و اجتماعی و توسعه امنیتی ابعاد مختلف توسعه ملی هستند.

دولت و توسعه

توسعه‌گرایی^۱ و دولت‌های توسعه‌گرا^۲ از واژه‌ها و مفاهیم جدید ادبیات توسعه‌اند که از اواسط دهه ۱۹۸۰ و پس از آن، مورد توجه نظری و عملی قرار گرفته‌اند. توسعه‌گرایی بیانگر تمایل و گرایش نخبگان یک جامعه به تحول ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در جهت نوسازی، پیشرفت، صنعتی‌شدن، تولید و رفاه است. دولت توسعه‌گرا دولتی است که با هدف تغییر بنیادین در اساس اقتصادی جامعه برای تضمین نرخ‌های بالای رشد اقتصادی و ارتقای سطح زندگی مردم توانایی کافی دارد و الزاماً مشروعیت دموکراتیک ندارد؛ اما به تدریج قدرت خود را به جامعه مدنی واگذار می‌کند. در این مرحله، جامعه مدنی تا آن اندازه تکامل یافته که خود، حد بهینه دولت را مشخص سازد (رنانی، ۱۳۸۱: ۳۷۳). امروزه آشکار است که در کشورهای توسعه‌نیافته، بدون برنامه‌ریزی اقتصادی، دستیابی به توسعه صنعتی و رشد سریع اقتصادی امکان‌پذیر نیست و مسئولیت برنامه‌ریزی هم بر عهده دولت است (جیروند، ۱۳۶۸: ۱۸۹-۱۸۷).

اگر چه توسعه اقتصادی دولت‌محور در دهه ۱۹۹۰ با شکست روبه‌رو شده است، اما توسعه اقتصادی بدون دخالت دولت نیز موفق نخواهد بود. از این‌رو، توسعه کشورهای در سایه اقدام‌های اصلاحی دولت امکان‌پذیر است که بیانگر نقش هدایت‌گر و فرصت‌ساز دولت برای فعالیت بازار و بخش خصوصی است. از این دیدگاه بین دولت و بازار، هماهنگی و تعامل وجود دارد. دولت‌های توسعه‌گرا از نظر سازمان درونی، مبتنی بر نظام اداری کارآمد، شایسته‌سالاری و پاداش‌های شغلی درازمدت برای ایجاد مسئولیت و حس همبستگی سازمانی هستند. دولت توسعه‌گرا از یک‌سو با گروه‌های اجتماعی و از سوی دیگر با فضای بین‌المللی در تعامل است (شیرزادی، ۱۳۹۳: ۱۳۴-۱۲۵).

آزادسازی، خصوصی‌سازی و ادغام در اقتصاد جهانی

یکی از دغدغه‌های اصلی کشورهای دنیا به‌ویژه کشورهای در حال توسعه، فرآیند رو به گسترش جهانی‌شدن و چگونگی رویارویی با این فرآیند است. جهانی‌شدن از دهه ۱۹۷۰ به بعد، به‌ویژه با فروپاشی اتحاد شوروی و سقوط سوسیالیسم دولتی در دهه ۱۹۹۰ و تحکیم سرمایه‌داری در جهان، اهمیت یافته است، به‌شکلی که بیشترین تأثیر را در سیاست‌های اقتصادی کشورها داشته است. در این راستا، اقتصاد جهانی به‌سرعت به سمت همگرایی و یکپارچه‌شدن در حال حرکت است و ادغام اقتصادهای ملی در اقتصاد بین‌المللی و وابستگی متقابل اقتصادی کشورها نسبت به گذشته به شدت در حال افزایش است. رقابت و

1. Developmentalism
2. Developmental States

رقابت‌پذیری، مهم‌ترین مؤلفه و اصلی‌ترین پیام جهانی شدن است (هینز، ۱۳۹۳: ۹۴-۸۷). در اوایل سال ۲۰۰۱ نشریه مشهور فارین پالیسی و دفتر مشاوره بین‌المللی کرنی شاخص‌هایی از جهانی شدن ارائه کردند که چهار مؤلفه اصلی دارد؛ جهانی شدن تجارت کالاها و خدمات، جهانی شدن مالی، جهانی شدن تماس‌های شخصی و اتصال اینترنتی. در دیگر مطالعات، شاخص‌های دیگری مانند اندازه بازار، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، کاهش موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای و مشارکت در طرح‌های همگرایی اقتصادی مورد اشاره قرار می‌گیرد (مهرآرا و رستمیان، ۱۳۸۵: ۴-۲).

ادغام کشورهای در حال توسعه در جهانی شدن اقتصاد، مسئله‌ای اجتناب‌ناپذیر است. سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی و حتی سازمان‌هایی مانند انکتاد، یونیدو و غیره نیز در این راستا فعال هستند (سلطانی، ۱۳۸۲: ۹۷۳). ادغام، پدیده‌ای متأخر و زاده جهانی شدن اقتصاد است و بیشتر در مورد وضعیت کشورهای در حال توسعه نسبت به جهانی شدن اقتصاد به کار می‌رود. حضور در تجارت جهانی، جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و حضور در بازارهای مالی بین‌المللی شاخص‌های جهانی شدن اقتصاد هستند (سلطانی، ۱۳۸۲: ۹۸۶-۹۸۰). آزادسازی تجاری، خصوصی‌سازی، و آزادسازی مالی، سه متغیر مهم در اصلاحات و بازسازی اقتصادی کشورهای در حال توسعه در راستای جهانی شدن اقتصادی و ادغام در اقتصاد جهانی هستند (سلطانی، ۱۳۸۲: ۹۹۸).

نوسازی و توسعه در روسیه تا سال ۱۹۹۰

مسئله نوسازی و توسعه، از سده هجدهم به مسئله‌ای حیاتی برای دولت روسیه و جامعه فکری این کشور تبدیل و مبنای بسیاری از تحولات سده‌های هیجدهم تا امروز شده است. این پرسش‌ها مطرح است که چه الگویی می‌تواند روسیه را به موقعیت سایر دولت‌های پیشرفته برساند؟ این الگو چه نسبتی با سنت‌ها، اصالت‌ها و موقعیت روسیه دارد و چه آثار و پیامدهایی را برای جامعه، مردم و حکومت به دنبال دارد؟ تا آغاز سده شانزدهم، روسیه دوره‌ای از بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی را همراه با مشکلات قابل توجه اقتصادی و تهاجم‌های خارجی تجربه کرد. گذار به حکومت مطلقه با تزار پتر ارتباط دارد. در دوره پتر مسئله تحول حکومت روسیه و «اروپایی شدن» بیشتر فرهنگ روسی مطرح، و به دلیل گستردگی سیاست‌ها و اهمیت اصلاحاتش، به عنوان پترکبیر شناخته شده است. او یک نظام متحد‌گردش پیمان‌نامه، اسناد اداری و دیگر رویه‌های دیوان‌سالار را برای کارکنان دولت به کار گرفت، اصلاحاتی در ارتش انجام داد و یک نیروی دریایی جدید و قوی ایجاد کرد (شیرائف، ۱۳۹۲: ۶۲-۶۰). از تولید و تجارت حمایت کرد و هزاران متخصص خارجی را برای آموزش علوم جدید به کار گرفت. الفبای روسی را ساده و مختصر کرد و تقویم سنتی روسی را به یک نسخه اروپایی‌تر تغییر داد.

در سن پترزبورگ آکادمی علوم و دانشگاه تأسیس کرد. سبک معماری شهرهای مهم را تغییر داد. زمانی که از دنیا رفت، کشوری کاملاً متفاوت برجای گذاشت. پتر معتقد بود که روسیه تا زمانی که در عرصه فناوری به اروپا نرسد، یک امپراتوری قدرتمند نخواهد داشت و باید از انگلستان، فرانسه و کشورهای دیگر اروپای غربی تقلید کند. از این رو مدرسی را برای آموزش ریاضیات و مهندسی برپا کرد. همچنین آکادمی علوم را برای ترویج آموزش و پژوهش تأسیس کرد (استریکلر، ۱۳۸۳: ۴۰). پتر با تحمیل اصول معین از بالا، دولت‌سالاری و گستردگی دیوان‌داری و مرکزگرایی، در پی نوسازی روسیه بود (بردیایف، ۱۳۸۳: ۳۳). از زمان پتر یک مسئله اساسی مطرح می‌شود و آن اینکه روسیه شرقی است یا غربی؟ در واقع، اندیشه‌های غرب‌گرا و اسلاوگرا و بعدها اوراسیاگرا، نتیجه اصلاحات دوره پتر بودند (استریکلر، ۱۳۸۳: ۶۰-۵۹). تا سال ۱۹۱۴، روسیه به قدرت صنعتی بزرگی تبدیل، و ساختار اجتماعی شهرهای بزرگ دستخوش دگرگونی شد (مک دانیل، ۱۳۸۹: ۱۰۹-۱۰۸). او کارخانه‌ها، جاده‌ها، پل‌ها و خطوط راه‌آهن جدید می‌ساخت. مجموع طول خطوط راه‌آهن این کشور پس از شبکه راه‌آهن آمریکا در دنیا دوم، در تولید نفت دوم، در ساخت ماشین‌آلات چهارم و در استخراج زغال سنگ پنجم بود. روسیه در تولید فولاد در بین پنج کشور اول و در تولید گندم، در مقام اول جهانی بود (Orlov and Others, 2008: 26). الگوی پیشرفت روسیه از سال ۱۹۱۷ به شکل کامل دگرگون شد و با پیروزی بلشویسم و رهبری لنین، در عمل برای بیش از هفتاد سال تحت تسلط اندیشه کمونیسم و تفاسیر و برداشت‌های روسی آن قرار گرفت. از دهه ۱۹۲۰ تا اواخر دهه ۱۹۸۰، شهرهای بزرگ و شهرک‌های کوچک به وسیله دستگاه اداری متمرکزی که متصدی همه ابعاد برنامه‌ریزی و توسعه بود، اداره می‌شد. اقتصاد اتحاد شوروی تحول به سمت یک نظام مدیریت متمرکز را آغاز کرد. کارخانه‌ها تحت مالکیت حکومت درآمدند و به شبکه‌ای پیچیده تبدیل شدند که به وسیله نظام متمرکز برنامه‌ریزی، تولید، توزیع و مدیریت، اداره می‌شد (ماتیوز، ۱۳۸۳: ۲۵).

نرخ رشد اقتصادی روسیه تا آغاز دهه ۱۹۷۰، بالا بود؛ اما از آن زمان به بعد، درآمد ملی کاهش یافت و در دهه ۱۹۸۰، تقریباً ثابت ماند و قدرت دوم جهان، به تدریج کارایی و کیفیت تولید و تکامل دانش فنی خود را از دست داد. ناکامی الگوی اقتصادی کمونیستی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، گورباچف را به ضرورت اصلاح اقتصادی و سیاسی واداشت و دو برنامه پرسترویکا (اصلاحات اقتصادی در راستای بازسازی) و گلاسنوست (اصلاحات سیاسی در راستای فضای باز) را مطرح کرد. پیش از این، مقام‌های مسکو مسئول تمام تصمیم‌های مربوط به تولید، سهمیه‌بندی‌ها، برنامه‌های عرضه کالا و قیمت‌ها بودند. دولت همچنین منابع طبیعی، تأسیسات و تسهیلات تولید، ماشین‌آلات، بانک‌ها، خرده‌فروشی‌ها و نهادهای تجاری را کنترل می‌کرد (Kenez, 2006: 163). گورباچف اصلاحات اقتصادی خود (پرسترویکا) را با هدف

بهبود وضع اقتصادی، رفع کمبودها و تنگناهای اقتصادی، بالابردن سطح زندگی مردم، و توزیع عادلانه‌تر درآمدها و ثروت‌ها آغاز کرد؛ اما در آستانه فروپاشی (چهار سال بعد)، به هیچ یک از این هدف‌ها دست نیافت و کشور از نظر اقتصادی به پرتگاه سقوط رسید. در کنار اصلاحات اقتصادی، اصلاحات سیاسی (گلاسنوست) نیز در دستور کار گورباچف قرار گرفت که هدف آن تسهیل بررسی آزاد واقعیت‌های موجود و تأمین قابلیت انطباق و سازگاری حکومت با مردم بود. اجرای گلاسنوست موجب استالین‌زدایی، آزادی بیان، حذف سانسور و کنترل بر مطبوعات، رادیو و تلویزیون شد. فضای نقد مفسد و نارسایی‌ها رونق گرفت، فعالیت شاعران، هنرمندان، نویسندگان آزاد شد، زندانیان سیاسی آزاد شدند و احزاب به فعالیت پرداختند (کولایی و دیگران، ۱۳۸۱: ۶۶-۶۵).

توسعه اقتصادی در دوره پس از فروپاشی اتحاد شوروی

با فروپاشی اتحاد شوروی، رویکرد توسعه در روسیه دستخوش دگرگونی شد و الگوهای غربی در دستور کار قرار گرفت. در اتحاد شوروی اولویت محوری بر پایه دفاع از ایدئولوژی کمونیستی، مقابله با سرمایه‌داری و افزایش تعداد کشورهای عضو بلوک شرق و پیمان ورشو بود، حال آنکه زمامداران جدید، به رشد و توسعه اقتصادی و ارتقای توان فناوری اولویت دادند. مسکو با به‌کارگیری رویکرد سیاست خارجی در خدمت اصلاحات اقتصادی و اجتماعی، دست‌یافتن به منافع اقتصادی را خط کلی حاکم و راهنمای سیاست خارجی خود قرار داد. در این راستا، ادغام در اقتصاد جهانی از هدف‌های اصلی دولت روسیه شد که جذب سرمایه‌های خارجی، تکنولوژی پیشرفته، تقویت مناسبات تجاری-اقتصادی با کشورهای غربی و عضویت در سازمان‌های اقتصادی جهانی از وجوه شاخص این رویکرد است (مجتهدزاده و رشیدی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۱۳). همچنین می‌توان عضویت روسیه در سازمان تجارت جهانی، کشورهای مستقل هم‌سود، گروه ۸ (کشورهای بزرگ اقتصادی و صنعتی)، گروه ۲۰، مجمع اقتصادی اوراسیا، همکاری اقتصادی کشورهای اقیانوس آرام و آسیا، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، بانک بین‌المللی بازاری و توسعه، اتاق بازرگانی بین‌المللی، اتحادیه بین‌المللی توسعه، شرکت مالی-بین‌المللی، پیمان بین‌المللی اتحادیه اصناف و فدراسیون جهانی اتحادیه اصناف را گامی در این راستا دانست (بrazش، ۱۳۹۱: ۱۰۱). حاکمان جدید روسیه با توجه به شرایط جهان در سده بیست و یکم، در پی آن بودند که با بهره‌گیری از ابزار انرژی، ابتدا نفوذ خود را در مناطق پیرامونی و خارج نزدیک توسعه دهند و سپس در رقابت اقتصادی با قطب‌های بزرگ صنعتی جهان مانند اتحادیه اروپا، ایالات متحده آمریکا، چین و کشورهای آسیای جنوب شرقی از انرژی هم به‌عنوان ابزار به‌کارگیری قدرت و نیز هدف قدرت و به‌دست آوردن ثروت در

راستای منافع ملی و امنیت ملی جمهوری فدراتیو روسیه بهره‌برداری کنند (صادقی، ۱۳۹۱: ۲۲۲-۲۲۱).

به‌شکل کلی، در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰ سه دوره را می‌توان متمایز کرد: دوره اول، از اوایل دهه ۱۹۹۰ آغاز شد و شاهد خصوصی‌سازی سریع دارایی‌های حکومت، طرح اصول اقتصاد و تجارت آزاد و مقررات‌زدایی از بسیاری از بخش‌های اقتصاد روسیه بود. دوره دوم که تا پایان قرن بیستم به طول انجامید، متضمن ادغام سریع دارایی‌های اقتصادی و مالی در دست شرکت‌ها و اشخاص بزرگ بود؛ دوره سوم، که تا سال ۲۰۱۰ را شامل می‌شود، با تلاش‌های حکومت برای بازتوزیع برخی منابع، سازماندهی دوباره اقتصاد و ایجاد یک نظام اقتصادی و مالی کارآمد شناخته می‌شود. شروع این دوره نیز با قیمت‌های بالای نفت که به ثبات مالی نسبی روسیه کمک کرد، هم‌زمان بود. بحران سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ آزمون جدی بقای نظام اقتصادی روسیه و سیاست‌های اقتصادی این کشور بود (شیرائف، ۱۳۹۲: ۲۷۰).

در سال ۱۹۹۲، روسیه کشوری آزاد، مستقل و بی‌پول بود، اقتصاد آن در آشفتگی به سر می‌برد و تقریباً تمام کاستی‌های دوره اتحاد شوروی را با خود داشت. وظیفه اصلی دولت یلتسین از بین‌بردن میراث اقتصاد اتحاد شوروی و انجام اصلاحات، و جست‌وجوی شیوه مناسب مدیریت اقتصادی، مالی و اشتغال بود. یلتسین و مشاوران او برای اصلاح اقتصاد روسیه راهبرد لیبرالیسم اقتصادی را انتخاب کردند که مبتنی بر سه سیاست بود: نخست، مردم برای خصوصی‌سازی اموالی که پیشتر در تملک دولت بود، تشویق می‌شدند؛ دوم، دولت فدرال، دیگر مسئول تثبیت و کنترل قیمت‌ها نبود؛ سوم، حکومت از تعهد خود در زمینه تأمین اشتغال کامل که در اتحاد شوروی تضمین شده بود، دست کشید. فرض اصلی اصلاح‌طلبان این بود که پس از چند ماه از اجرای این تغییرها که شوک‌درمانی نامیده شد، صنایع و بنگاه‌های خصوصی‌شده، تولید را شروع خواهند کرد و تجارت رونق خواهد گرفت؛ آنگاه اقتصاد و تجارت در حال بهبود، نظام بانکی را به حرکت وا می‌دارد. سرانجام، درآمدهای بالای مالیاتی به حکومت امکان می‌دهد تا در حوزه‌های خاص تجاری سرمایه‌گذاری کند و به محروم‌ترین گروه‌های مردم روسیه از جمله بازنشستگان و کودکان کمک کند. خصوصی‌سازی همچنین برای تحکیم و توزیع قدرت میان طرفداران بازار آزاد یک مانور سیاسی بود (Gaidar, 2007: 85).

در حوزه اقتصادی، تأثیرهای شوک‌درمانی، شدید بود. برنامه خصوصی‌سازی به دیوان‌سالاری و تقلب گرفتار شد. تورم در سال ۱۹۹۲ تا ۳۰۰۰ درصد بالا گرفت و در سال ۱۹۹۳، ۹۰۰ درصد دیگر افزایش یافت. بین سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۳ تولید ناخالص داخلی تا بیش از ۴۰ درصد سقوط کرد و تولید در بخش صنعت، ۴۳ درصد کاهش داشت. تورم شدید

به مردمی که درآمد ثابت داشتند، ضربه زد و در سال ۱۹۹۳ حدود ۳۱ درصد از مردم زیر خط فقر قرار گرفتند. در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۶ تولید ناخالص داخلی حدود ۵۲ درصد و تولید صنعتی ۶۰ درصد کاهش یافت (Shlapentokh and Shiraev, 2002: 63). سرانه تولید ناخالص داخلی روسیه در سال ۱۹۹۶ تقریباً ۵۰۰۰ دلار آمریکا یعنی دو برابر چین، حدود همین مقدار در برزیل، اما چهار برابر کمتر از بیشتر کشورهای توسعه یافته بود. از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵، تولید ناخالص داخلی تا ۴۹ درصد، و درآمد واقعی ۲۹ درصد کاهش و تورم ۶۵۰ درصد افزایش یافت (شیرائف، ۱۳۹۲: ۲۷۱). فروپاشی اقتصادی به ناتوانی حکومت برای تداوم سیاست‌های اجتماعی و کاهش حمایت دولت از آموزش و پرورش، فرهنگ و هنر، علم، حقوق بانزشتگی، خانه‌داری، برنامه‌های جوانان، بهداشت و درمان منجر شد. در همین حال، سود بیشتر شرکت‌های نفت و گاز و آلومینیوم که اینک در اختیار بخش خصوص بود، بین پنج تا ۳۶ برابر افزایش یافت (McFaul and Stoner-Weiss, 2008: 79).

به این ترتیب، الگوی غربی تعدیل ساختاری، آزادسازی اقتصادی و خصوصی‌سازی که مبنای عمل دولت قرار گرفت، موجب رشد الیگارش، فساد دیوان‌سالاری، رکود، اقتصاد در سایه، گریز از مرکز در مناطق، شکل‌گیری دولت موازی و سیاست کالایی شدن همه چیز بود. در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰، روسیه دچار نوعی صنعت‌زدایی شد و اتکای صنایع به بودجه‌های دولتی قطع شد. سرمایه‌گذاران خارجی نیز با توجه به عملکرد ضعیف صنایع، به مشارکت تمایلی نشان نمی‌دادند. گروه‌هایی از ملی‌گرایان و سوسیالیست‌ها اجرای برنامه‌های خصوصی‌سازی را برای منافع عمومی مردم زیان‌بار می‌دانستند و به شکل گسترده با آن مخالفت کردند (کولایی، ۱۳۹۲: ۲۳۲).

بنابراین به الگوی جدید نیاز بود، الگویی از اقتصاد مختلط که عناصر مردم‌سالار سرمایه‌داری، مدیریت دولتی و سوسیالیسم را شامل می‌شد. سرمایه‌گذاری در فناوری‌های درجه یک برای سده بیست و یکم، بسیج منابع مالی، کوتاه کردن دست الیگارش‌ها، اصلاح ساختار دولت و افزایش تحرک عمودی از راه دسترسی به آموزش از مهم‌ترین ویژگی‌های آن هستند (کاگاریتسکی، ۱۳۸۸: ۳۷۵). در همین راستا، از سال ۱۹۹۸، نقش دولت در اقتصاد افزایش یافت؛ اما وابستگی به غرب باقی ماند. سال‌های ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ اوج دوران بحران روسیه بود: بحران شدید اقتصادی، جنگ چین و به قدرت رسیدن و حمله ناتو به صربستان (بحران کوزوو). در این شرایط ولادیمیر پوتین به قدرت رسید. او در گام نخست، سیاست ساماندهی اوضاع ناامن داخلی و حل مشکلات اقتصادی از راه تمرکز قدرت در دولت مرکزی، کنترل خصوصی‌سازی اقتصادی و برخورد قدرتمندانه با مخالفان و شورشیان را در دستور کار قرار داد و از سال ۲۰۰۰ به بعد، اوضاع به تدریج دگرگون شد. تحول سیاسی کشور، افزایش قیمت

نفت، افزایش صادرات، انضباط مالی در بودجه، مازاد تجاری و افزایش ذخایر ارزی کمک کردند تا تولید ناخالص داخلی در همان زمان تا ۶/۸ درصد رشد کند و کشور با یک مازاد بودجه ۱۰۰ میلیارد روبلی و یک مازاد ارزی ۴۰ میلیارد دلاری روبه‌رو شود. در سال ۲۰۰۵، روسیه رتبه ۶۰ در میان کشورهای صادرکننده جهان را از آن خود کرد و در میان واردکنندگان نیز رتبه هشتم را داشت (کرمی، ۱۳۸۸: ۵۵). بین سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۸ روسیه رشد ۷ درصدی را تجربه کرد و این بدان معنا بود که فعالیت‌های روسیه در تمام این دوره تا بیش از چهار پنجم افزایش یافته است. رشد ۹ ساله روسیه ناشی از تغییرهای مهمی در دو عامل قیمت روبل و قیمت نفت بود. به باور پوتین، «بدون همگرایی با ساختارهای اقتصاد بین‌الملل، تحقق سطح مطلوبی از توسعه اقتصادی و اجتماعی غیرممکن، و فرایند توسعه کند و دشوار پیش خواهد رفت (کولایی و نوری، ۱۳۸۹: ۲۲۳). پوتین اسناد امنیت ملی، سیاست خارجی و آیین نظامی را بازنگری کرد و سپس سیاست پیشرفت روسیه را مطرح کرد. گروه پوتین با استفاده از اندیشه‌های فردریک لیست، به جای دست نامرئی آدام اسمیت، بر دست دولت مسئول توسعه و پیشرفت تکیه کرد. مشکل اصلی این الگو آن بود که بیش از اندازه به صادرات مواد خام وابسته بود و روسیه را به‌مثابه یک پمپ گاز بزرگ چینی-اروپایی تنزل داد. رشد اقتصادی نیز به شدت متأثر از این عامل بود. ماهیت دولت نیز نه مردم‌سالاری و دیکتاتوری، بلکه نوعی مردم‌سالاری نظارتی بود. پس از بحران اقتصادی سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰، رئیس‌جمهور جدید مدودیف، مشکل را در ضعف فناوری‌های جدید دید، از این‌رو، بارها و بارها بر نوسازی تأکید کرد. در واقع زمانی که پوتین در سال ۲۰۰۰ به ریاست جمهوری روسیه رسید، نسل دوم اصلاحات بازار که در سال‌های ۱۹۹۶-۱۹۹۷ تنظیم شده بود را اجرا کرد و توانست اصلاحاتی را به اجرا گذارد که هرگز یلتسین حتی نمی‌توانست آن‌ها در مجلس تصویب کند (Hanson, 2008: 11). این مسئله تأثیر زیادی در جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی داشت به‌شکلی که روسیه در سال ۲۰۰۸ توانست میزان ۴ درصد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جهان را جذب کند، در حالی که در سال ۱۹۹۲ این میزان به کمتر از ۱ درصد می‌رسید. تقویت نقش و جایگاه دولت در دوره پوتین آثار مثبتی برجای گذاشت. کاسته شدن نفوذ الیگارش‌های قدرتمند، مبارزه با فساد و جنایت، کنترل‌های دولتی بر معاملات خارجی و جلوگیری از فرار سرمایه، مهم‌ترین پیامدهای سیاست‌های دولتی پوتین در اقتصاد بود. الگوی او نوسازی سریع و فراگیر از بالا بود تا کشور را به مقام قدرت جهانی برساند و انسجام ملی را حفظ کند. در واقع، این وضعیت بیانگر یک دولت استبدادی روشن‌نگر با هدف‌های بلندپروازانه ملی بود. از دیگر ابعاد الگوی پوتین، وطن‌پرستی، غرب‌ستیزی و شعارهایی درباره عظمت بی‌نظیر روسیه و دفاع از اصالت و هویت و تأکید بر مردم روستایی و شهرهای کوچک بود (شکیبی، ۱۳۹۰: ۳۶-۳۵).

شاخص‌های توسعه انسانی در روسیه

یکی از شاخص‌های جهانی که وضعیت کشورها با آن سنجیده می‌شود، شاخص توسعه انسانی است. ارزش شاخص توسعه انسانی فدراسیون روسیه برای سال ۲۰۱۲، ۰/۷۸۸ در تقسیم‌بندی توسعه انسانی بالا و در رتبه ۵۵ در بین ۱۸۷ کشور است. بین سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۱۲ ارزش شاخص انسانی فدراسیون روسیه از ۰/۷۳ به ۰/۷۸۸ افزایش یافت و افزایشی ۸ درصدی یا افزایش میانگین سالانه‌ای در حدود ۰/۳ درصد داشت. روسیه در سال ۲۰۱۱ در بین ۱۸۷ کشور رتبه ۶۶ را داشت. بین سال‌های ۲۰۱۲-۱۹۸۰، امید به زندگی در بدو تولد تا ۱/۶ سال، میانگین سال‌های تحصیل تا ۴/۶ سال و سال‌های مورد انتظار تحصیل تا ۲/۱ سال افزایش یافت. درآمد سرانه ناخالص ملی تا حدود ۱۵ درصد رشد داشت.

نمودار ۱. شاخص توسعه انسانی روسیه (۲۰۱۳)

سال	امید به زندگی در بدو تولد	سال‌های مورد انتظار تحصیل	میانگین سال‌های تحصیل	درآمد سرانه ناخالص ملی	ارزش شاخص توسعه انسانی
۱۹۸۰	۶۷/۵	۱۲/۲	۷/۱	-	-
۱۹۸۵	۶۸/۴	۱۲/۲	۸/۱	-	-
۱۹۹۰	۶۸	۱۲/۷	۹/۲	۱۲/۶۰۴	۰/۷۳۰
۱۹۹۵	۶۶	۱۱/۷	۱۰	۷/۷۹۰	۰/۶۹۵
۲۰۰۰	۶۵	۱۲/۱	۱۱/۳	۸/۳۹۵	۰/۷۱۳
۲۰۰۵	۶۶/۱	۱۳/۷	۱۱/۶	۱۱/۵۶۰	۰/۷۵۳
۲۰۱۰	۶۸/۵	۱۴/۳	۱۱/۷	۱۳/۶۶۴	۰/۷۸۲
۲۰۱۱	۶۸/۸	۱۴/۳	۱۱/۷	۱۳/۸۹۷	۰/۷۸۴
۲۰۱۲	۶۹/۱	۱۴/۳	۱۱/۷	۱۴/۴۶۱	۰/۷۸۸

Source: UNDP, 2013, p. 185.

با توجه به سطح بالای تولید ناخالص داخلی (حدود ۱۶۰۹۲ دلار در سال ۲۰۱۰) و سطح بالای سواد (حدود ۹۹/۴ درصد) و نیز نرخ قابل توجه امید به زندگی (۶۹ سال)، روسیه توانسته است در سال‌های بعد از فروپاشی به‌ویژه در دهه اخیر، رشد شایان توجهی در زمینه توسعه انسانی و توسعه هزاره داشته باشد.

گسترش خصوصی سازی و ادغام در اقتصاد جهانی

همچنان که اشاره شد، اقتصاد روسیه در سال‌های ۲۰۱۰-۱۹۹۰ روند خصوصی سازی و ادغام در اقتصاد جهانی را آغاز و به شکل جدی پیگیری کرد و در دولت‌های مختلف از یلتسین تا مدودیف و بار دیگر پوتین، خصوصی سازی مورد تأکید و توجه بود و تنها گستره و ابعاد آن مورد اختلاف دولت‌های مختلف قرار داشت. یلتسین خصوصی سازی و لیبرالیزم اقتصادی را به گونه‌ای گسترده مورد توجه قرار می‌داد و پوتین و مدودیف خصوصی سازی و اقتصاد رقابتی هدایت شده از سوی دولت با تسلط دولت بر بخش‌های مهم را دنبال می‌کردند. در هر صورت دولت با سیاست‌گذاری‌های خود برای تقویت بخش خصوصی و حرکت به سمت اقتصاد رقابتی و برداشتن موانع فراروی آن در داخل و هموارکردن حضور خود در تجارت خارجی، افزایش واردات و صادرات، جذب سرمایه‌گذاری خارجی، همکاری با شرکت‌های فراملی برای گسترش همکاری و تبادل تجربیات و فناوری و جذب گردشگران بین‌المللی، اقدام و راهبری کرد. در این راستا، روند سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در روسیه از نزدیک به ۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۵ به زیر یک میلیارد دلار در سال ۲۰۰۷ رسید و در سال ۲۰۰۹ بار دیگر از مرز ۱۰ میلیارد دلار گذشت و در سال ۲۰۱۳ به رقم ۳۵ میلیارد دلار رسید که البته از سال ۲۰۱۴ به دلیل بحران اوکراین، سیر نزولی یافت. به این ترتیب سرمایه‌گذاری خارجی از ۲/۵ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۵ به ۳/۵ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۹ و حدود ۴/۵ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۱۳ رسید (www.google.com/publicdata/2015). همچنین هزینه‌های گردشگری بین‌المللی از واردات کل در سال ۲۰۰۵ از ۱۱ درصد به ۷ درصد در سال ۲۰۰۷، به ۱۰ درصد در سال ۲۰۰۹ و به ۱۳ درصد در سال ۲۰۱۲ رسید. به این ترتیب در سال ۱۹۹۶ از ۱۰ میلیارد دلار به ۲۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸، و به ۶۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۳ رسید (www.google.com/publicdata/2015). سهم تجارت کالا از تولید ناخالص داخلی، از ۳۰ درصد در سال ۱۹۹۶ به نزدیک ۶۰ درصد در سال ۲۰۰۰ و به ۴۰ درصد در سال ۲۰۱۰ و ۴۵ درصد در سال ۲۰۱۲ رسید. همچنین شاخص رابطه مبادله از ۱۰۰ در سال ۲۰۰۰ به ۲۰۰ در سال ۲۰۰۷، ۲۴۰ در سال ۲۰۰۸، ۱۶۰ در سال ۲۰۰۹ و ۲۵۰ در سال ۲۰۱۲ رسید (www.google.com/publicdata/2015).

تولید ناخالص داخلی از حدود ۴۵۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۰، با روندی کاهشی در سال ۱۹۹۹ به ۲۰۰ میلیارد دلار کاهش یافت و بار دیگر در سال ۲۰۰۳ به ۴۰۰ میلیارد دلار رسید. در سال ۲۰۰۸ به ۱۴۰۰ میلیارد دلار رسید که بار دیگر در سال ۲۰۰۹ به ۱۰۰۰ میلیارد دلار کاهش یافت. سپس با روندی افزایشی، در سال ۲۰۱۱ به ۱۶۰۰ میلیارد دلار و در سال ۲۰۱۳ به ۱۸۰۰ میلیارد دلار افزایش یافت. در کنار این شاخص، درآمد ناخالص ملی سرانه روسیه از

۷ هزار دلار در سال ۱۹۹۰ به هزار دلار در سال ۱۹۹۸ کاهش یافت و سپس در یک روند تدریجی افزایشی، به ۱۰ هزار دلار در سال ۲۰۰۴، ۱۵ هزار دلار در سال ۲۰۰۶، ۲۰ هزار دلار در سال ۲۰۱۰ و ۲۵ هزار دلار در سال ۲۰۱۴ رسید (www.google.com/publicdata/2015). در یک برآورد، رتبه کلی تجارت آزاد و سرمایه‌گذاری در سال ۲۰۱۳، ۶۵ در میان ۱۰۰ کشور جهان تعیین شده است. رتبه صادرات آن، ۶۱ در میان ۱۰۰ کشور جهان، و رتبه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، ۷۶ در میان ۱۰۰ کشور جهان است. همچنین افزایش سرانه تولید ناخالص داخلی مبتنی بر جهانی‌شدن در سال‌های ۲۰۱۱-۱۹۹۰، ۳۶ در بین ۴۲ اقتصاد برتر جهان بوده است و در این دوره، چین، مکزیک، برزیل، آرژانتین، نروژ و هند در رتبه‌های بعدی قرار گرفته‌اند.

شایان توجه اینکه نسبت صادرات و واردات روسیه از تولید ناخالص داخلی ۵۰/۹ درصد در سال ۲۰۱۳ و جریان‌های سرمایه‌خصوصی در همین سال ۱/۳ درصد از تولید ناخالص داخلی بوده است. در ضمن کاربران اینترنت این کشور در سال ۲۰۱۳ رقمی معادل ۷۰/۵ درصد از جمعیت ۱۴۲/۵ میلیون نفری روسیه را تشکیل می‌دهند که این نیز خود گویای تأثیر شاخص‌های جهانی‌شدن فرهنگی، اقتصادی، سیاسی در این کشور و ادغام هرچه بیشتر آن در فرایندهای جهانی است (UNDP, 2015: 208-269).

نتیجه

همچنان که اشاره شد، مفاهیم پیشرفت، رشد، توسعه و نوسازی همواره در روسیه مطرح و مورد بحث بوده‌اند. موتور محرکه جامعه روسیه تا پیش از پترکبیر، دین ارتدکس، نظم داخلی و سنت‌های خودی بود؛ اما از این زمان، نوسازی به سبک غرب مطرح شد و پترکبیر برای عضویت فرهنگی و نژادی روسیه در تمدن اروپایی تلاش کرد. این دیدگاه از دوره نیکلای دوم تا اوایل قرن بیستم در دستور کار بود. در آغاز قرن بیستم، اتحاد شوروی سوسیالیستی نیروی اصلی خود را از ایده‌های مارکس و تجدیدنظرهای لنین در آن‌ها گرفت. در این زمان حزب کمونیست و بسیج مردم، موتور پیشرفت کشور بود. در روسیه تلاش برای پیشرفت در چند مرحله تاریخی بسیار نمایان‌تر از سایر دوره‌ها بوده است: پترکبیر در اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم، سرگئی ویت، وزیر الکساندر دوم در دهه ۱۸۹۰، استالین در دهه ۱۹۳۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰. در همه این موارد، نوسازی اقتصادی و صنعتی به قدرتمندشدن و کنترل بیشتر جامعه منجر شد و موفقیت‌آمیز بود، اما از نظر پیامدهای سیاسی و اجتماعی، لزوماً آثار مثبتی نداشته و تنها به قدرتمندشدن صنعتی و نظامی دولت کمک بسیاری کرده‌اند. اصلاحات دوره گورباچف تغییر مسیری با هدف بازسازی اقتصادی اتحاد شوروی بود. دوره پوتین نیز بیشتر تداوم اصلاحات با محوریت دولت بود؛ اما در دوره جدید و به‌ویژه پس از بحران

اقتصاد جهانی و پیامدهای آن در روسیه از سال ۲۰۰۸، بار دیگر مفهوم نوسازی اهمیت ویژه‌ای پیدا کرد. مسئله اصلی امروز روسیه آن است که راهبرد متکی بر صادرات مواد خام (نفت و گاز) را با راهبرد پیشرفته‌تر توسعه اقتصادی-اجتماعی متکی بر دانش و فناوری‌های پیشرفته جایگزین کند.

در نظام اتحاد شوروی، حکومت‌های فدرال و محلی همچون دولت‌های رفاه تقریباً در هر حوزه زندگی، از تولد تا آخرین روزهای حیات فرد، همه گونه خدمات اجتماعی را ارائه می‌کردند و بیشتر شهروندان اتحاد شوروی در نظامی زندگی می‌کردند که دست‌کم برخی حمایت‌های اجتماعی و کمترین استانداردهای زندگی را تضمین می‌کرد. بعد از اوایل دهه ۱۹۵۰ تقریباً هیچ بی‌خانمان، بیکار، یا گرسنگی مزمنی در کشور وجود نداشت. البته در بیشتر موارد کیفیت خدمات بسیار پایین بود. یکی از تحولات مهم دهه ۱۹۹۰ بعد از محو نظام رفاه دولت اتحاد شوروی، تضعیف سریع خدمات محدود اجتماعی گذشته بود و حکومت واقعاً منابع کافی برای حفظ یک دولت رفاه را در اختیار نداشت. براساس گزارش‌های رسمی، در دهه ۱۹۹۰ بیش از یک سوم کل مردم روسیه به زیر خط فقر رفتند و برای دریافت دستمزد و حقوق بازنشستگی و خدمات پزشکی مدت‌ها انتظار می‌کشیدند. مقام‌های بعدی روسیه معتقد بودند که بسیاری از اشتباه‌ها در سیاست‌های دهه ۱۹۹۰ موجب بروز مشکلاتی در آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، مسکن و نظام بازنشستگی شده است. به همین دلیل از اولویت‌های فوری پوتین به‌عنوان رئیس‌جمهور در اوایل دهه ۲۰۰۰، احیای سیاست‌های اجتماعی بود.

دوره اوایل دهه ۱۹۹۰ تا اوایل دهه ۲۰۱۰، سال‌های تغییر و سردرگمی، آرزوهای بزرگ و نگرانی‌های فزاینده در مورد آینده بود. بحران مالی سال ۱۹۹۸ تأثیری عمیق و جدی بر کشور داشت. به تدریج کارایی یلتسین به‌عنوان رهبر از دست رفت و در سال ۲۰۰۰ قدرت به ولادیمیر پوتین انتقال یافت. قیمت‌های بالای نفت و به‌کارگیری ترکیبی از سیاست‌های بخش عمومی و اقتصاد آزاد به‌وسیله پوتین، در افزایش رشد اقتصادی روسیه مؤثر بودند. در روسیه در سال ۲۰۰۸ انتقال آرام قدرت ریاست‌جمهوری به دمیتری مدودیف صورت گرفت. در چندین سال، میانگین رشد اقتصادی حدود ۷ درصد بود و روسیه توانست همه بدهی‌های خارجی خود را پرداخت کند. از سال ۲۰۰۳، حداقل دستمزد بیش از ۴۰۰ درصد افزایش داشته و میانگین حقوق، دو برابر شده است. تعداد افرادی که زیر خط فقر قرار دارند تا ۵۰ درصد کاهش داشته است. حکومت از اعطای وام و وجه رهن به نیازمندان حمایت و پس‌اندازهای شخصی در بانک را تا بیش از ۱۳ هزار دلار آمریکا ضمانت می‌کند. با وجود این، روسیه کماکان به منابع انرژی خود اتکای زیادی دارد. اقتصاد این کشور، اقتصاد بازار آزاد است؛ اما به صادرات مواد خام (نفت و گاز) و

کنترل دولت بر مهم‌ترین منابع اقتصادی وابسته است. اگر قیمت انرژی پایین باشد، درآمدهای دولت فدرال نیز پایین خواهد بود. دولت به‌جای سرمایه‌گذاری در حوزه‌هایی از تولید که سود پایینی دارند؛ اما اهمیت دارند، بیشتر صنایع سودآور را کنترل می‌کند: یعنی صنایع نفت، گاز و دیگر منابع طبیعی و بخش‌های مربوط به ساخت خودرو. به‌صورت کلی، روسیه سیاست‌های اقتصادی غیرلیبرالی و ترکیبی از روش‌های اقتدارگرایانه نظارت حکومت بر صنایع اصلی همراه با پذیرش اصول بازار آزاد را پذیرفته است. در راستای جذب سرمایه‌گذاری‌های جدید و تقویت تجارت و بازرگانی، مالیات بر سود سرمایه و مالیات بر درآمد شخصی پایین نگه داشته شد. این پیشرفت‌ها همچنین تا حدودی به‌دلیل سرازیر شدن پول نقد زیاد به بودجه دولت بود که خود از قیمت‌های بالای نفت خام و گاز طبیعی ناشی می‌شد. قیمت‌ها ابتدا در سال ۱۹۹۸ بالا رفت و این روند افزایش از سال ۲۰۰۲ که قیمت یک بشکه نفت نزدیک به ۱۰۰ دلار شد، ادامه پیدا کرد. حکومت توانست بودجه را متوازن کند، مازاد بودجه داشته باشد و براساس این مازاد بودجه، صندوق ذخیره ارزی ویژه‌ای را تأسیس کند.

بحران مالی جهانی که از سال ۲۰۰۸ آغاز شد، از بسیاری ابعاد بر روسیه تأثیر گذاشت. با این حال، حکومت روسیه توانایی خود را برای به‌کارگرفتن تصمیمات مالی، فعال کردن نظام بانکی و تخصیص «بسته‌های تشویقی» به صنایع برای جلوگیری از بروز وقایع فاجعه‌آمیز نشان داد. اگرچه بازار سهام روسیه در سال ۲۰۰۸ سقوط کرد؛ اما بسته‌های تشویقی مختلفی که در سال ۲۰۰۹ و اندکی پس از آن ارائه شد، این بازار را حفظ کرد. با اینکه برنامه‌های مختلف دولت به‌علت کسری قابل توجه درآمدهای مالیاتی باید حذف می‌شد؛ اما دولت پرداخت حقوق، مستمری و مقرری به ده‌ها میلیون کارمند دولت، دانشجوی و بازنشسته را ادامه داد. از اولویت‌های اقتصادی روسیه، تقویت مشارکت حکومت از راه سرمایه‌گذاری در صنایع مهم مختلف و کنترل این صنایع بود. این اولویت‌ها صنایع هواپیمایی و کشتی‌سازی، انرژی اتمی، صنایع دفاعی و فناوری‌های نانو را در برمی‌گرفت. این حوزه‌ها باید در آینده نزدیک مهم‌ترین سرمایه‌گذاری‌های دولتی را به خود اختصاص دهند. هدف راهبردی در اینجا تبدیل روسیه به یک رهبر جهانی در فرایند توسعه فناوری است. نوع سرمایه‌داری روسی که در حال بنیانگذاری است، شبیه انواع سرمایه‌داری‌های اقتدارگرا در آمریکای لاتین و در آسیا است که در آن‌ها حکومت‌ها به بخش خصوصی اجازه فعالیت می‌دهند؛ اما آزادی‌های سیاسی را محدود می‌کنند.

منابع

الف) فارسی

۱. ازکیا، مصطفی (۱۳۷۹)، *جامعه‌شناسی توسعه*، تهران: کیهان.
۲. استریکلر، جیمز (۱۳۸۳)، *روسیه تزاری*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
۳. برازش، محمود رضا (۱۳۹۱)، *آشنایی با کشورهای جهان (روسیه)*، مشهد: آفتاب هشتم.
۴. بردیایف، نیکلای (۱۳۸۳)، *ریشه کمونیسم روسی و مفهوم آن*، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: نشر خورشید آفرین.
۵. جیروند، عبدالله (۱۳۶۸)، *توسعه اقتصادی (مجموعه عقاید)*، تهران: انتشارات مولوی.
۶. رنانی، محسن (۱۳۸۱)، «ماهیت و ساختار دولت در ایران»، در: *نقش دولت در اقتصاد (مجموعه مقالات)*، به کوشش سعید فراهانی فرد، تهران: مرکز نشر آثار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۷. سلطانی، علیرضا (۱۳۸۲)، «ادغام کشورهای در حال توسعه در فرآیند جهانی شدن اقتصاد»، *سیاست خارجی*، سال ۱۷، شماره ۴، صص ۹۷۱-۱۰۱۲.
۸. شکیبی، ژند (۱۳۹۰)، «پوتینیسم، گزارشی درباره نظام سیاسی اجتماعی روسیه پس از فروپاشی»، *همشهری ماه*، چهارشنبه ۲۸ دی، شماره ۱۵۷۶۳۱، صص ۱-۲.
۹. شیرائف، اریک (۱۳۹۲)، *نگاهی نو به سیاست و حکومت در روسیه*، ترجمه مهدی امیری، تهران: میزان.
۱۰. شیرزادی، رضا (۱۳۹۳)، *نوسازی، توسعه، جهانی شدن (مفاهیم، مکاتب، نظریه‌ها)*، تهران: آگه.
۱۱. صادقی، شمس‌الدین (۱۳۹۱)، «راهبرد سیاست انرژی روسیه در اوراسیا: فرصت‌ها و موانع»، *روابط خارجی*، سال ۴، شماره ۱، صص ۲۴۶-۲۱۹.
۱۲. فرهنگ، منوچهر (۱۳۷۱)، *فرهنگ بزرگ علوم اقتصادی*، جلد ۱، تهران: نشر البرز.
۱۳. کاکارلیتسکی، بوریس (۱۳۸۸)، *میراث‌خواران اتحاد جماهیر شوروی*، ترجمه شهریار خواجهیان، تهران: نشر آمه.
۱۴. کرمی، جهانگیر (۱۳۸۸)، *روابط جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۵. کولایی، الهه (۱۳۹۲)، *سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

۱۶. کولائی، الهه، محمد تقی دلفروز و رسول افضلی (۱۳۸۱)، *بررسی زمینه‌های نظری و تاریخی همگرایی و واگرایی در فدراسیون روسیه*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۷. کولایی، الهه و علیرضا نوری (۱۳۸۹)، «عمل‌گرایی پوتین و تغییر در رویکردهای سیاست خارجی روسیه»، *سیاست*، دوره ۴۰، شماره ۲، صص ۲۲۸-۲۰۹.
۱۸. ماتیوز، جان (۱۳۸۳)، *ظهور و سقوط اتحاد جماهیر شوروی*، ترجمه فرید جواهرکلام، تهران: ققنوس.
۱۹. مجتهدزاده، پیروز و احمد رشیدی نژاد (۱۳۹۰)، «تحلیل ژئوپلیتیکی سیاست خارجی روسیه در رابطه با برنامه اتمی ایران (۲۰۰۸-۲۰۰۰)»، *ژئوپلیتیک*، دوره ۷، شماره ۲، صص ۳۶-۱.
۲۰. مک دانیل، تیم (۱۳۸۹)، *خودکامگی، نوسازی و انقلاب در روسیه و ایران*، ترجمه پرویز دلیرپور، تهران: سبزان.
۲۱. مهرآرا، محسن و علی رستمیان (۱۳۸۵)، «ایران؛ میزان ادغام در اقتصاد جهانی و مزیت‌های نسبی»، *تحقیقات اقتصادی*، دوره ۴۱، شماره ۱، صص ۱۶۲-۱۳۱.
۲۲. هینز، جفری (۱۳۹۳)، *مطالعات توسعه*، ترجمه رضا شیرزادی و جواد قبادی، تهران: آگه.

ب) انگلیسی

- Gaidar, Y. (2007), **Collapse of an Empire: Lessons of Modern Russia**, Washington D.C.: Brooking Institution.
- Hanson, Philip (2008), "The Economic Development of Russia: between State Control and Liberalization", **Istituto per gli Studi di Politica Internazionale (ISPI)**, Working paper, No. 32, pp. 1-35, Available at: http://www.ispionline.it/sites/default/files/pubblicazioni/wp_32_2008_0.pdf, (Accessed on: 25/8/2015).
- Kenez, P. (2006), **A History of the Soviet Union from the Beginning to the End**, New York: Cambridge University Press.
- Kingsbury, Damien, Joe Remenyi, John McKay and Janet Hunt (2006), **Key Issues in Development**, New York: Palgrave Macmillan.
- Mc Faul, M. and K. Stoner – Weiss (2008), "The Myth of the Authoritarian Model: how Putin's Crackdown Holds Russia Back", **Foreign Affairs**, Vol. 87, No. 1, pp. 68-84.
- Orlov, A. S., V. A. Georgiev, N. G. Georgieva and T. A. Sivokhina, (2008), **Istoriya Rossii (A History of Russia)**, Moscow: Prospect.

7. Shlapentokh, V. and E. Shiraev (2002), **Fears in Post-Communist Societies: A Comparative**, New York: Palgrave.
8. **Human Development Report: The Rise of the South: Human Progress in a Diverse World** (2013), New York: UNDP.
9. **Human Development Report: Work for Human Development** (2015), New York: UNDP.
10. www.google.com/publicdata/2015, (Accessed on: 18/3/2016).